

هو الفتح العليم
شرح أنوار بر أنوار
در پرتو
تبیان مجمع بیان و کشف اسرار روح جنان

*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ
لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

*

اثر: دکتر سید امیر محمود انوار

از: دانشگاه تهران

«مقاله چهارم»

چکیده:

پروردگار دانا و توانا را سپاس که نگارنده را توفیق عطا فرمود تا این مقالت را نیز چون سه مقاله گذشته به شرح و تبیین اسم الله بیاراید و با عباراتی زیبا از تفسیر شیوا و دلربای کشف الاسرار و عدّه الابرار سخن را آغاز و با راز نیوشان نوای راز ساز کند و درهای معانی را از دریای اسرار، با غواصی نظم پارسی و تازی به جلوه‌گاه معرفت ریزد به عقد ثمین انگیزد و برگردن عروس سخن آویزد. سپس عقائد نحویان بصره و کوفه را درباره کلمه اسم و وجه اشتقاق آن بیاورد و نظر ادیبان و عارفان و مفسران بزرگ جهان را درباره معنای اسم و محل اشتقاق آن بیان دارد و بدین نکته جالب

اشارت بَرَدَکِه، اگر چه نحویانِ مکتبِ بصره با دلائلی لغوی و صرفی کلمه اسم را از سَمُو مشتق دانند ولی بعضی از مفسرانِ عارف و عارفانِ مفسر نظری غیر از این دارند و معنای و سَم یعنی داغ و نشانه را برای اسم آرنده و در حقیقت نظر مکتب کوفی را در معنی لحاظ کنند. و آخر دعوانا أن الحمد لله.

چونکه تألیف مقالات به تطبیق تفاسیر کشید

جمله گفتار ز تقریر به تکرار تعابیر کشید

تا که مشتاق پژوهش نگرده اصل متون

گردد آگاه از انواع تعابیر و فنون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

"اسْمٌ مِّنْ وُجُوْدِهِ الْاَزَلْ وَ مُبُوْتُهُ الْاَبَدُ، لَمْ يَسْبِقْهُ وَقْتُ وَ لَمْ يَحِطْ بِجَلَالِهِ اَمَدٌ، خَلَقَ السَّمَاءَ بِلَا عَمَدٍ وَ وَضَعَ الْمِهَادَ بِلَا اُودٍ، شَكَرَ مَنْ اطَاعَهُ وَ مَنْ عَبَدَهُ، وَ قَبِلَ مَنْ ارَادَهُ وَ مَنْ قَصَدَ. الْعَالِمُ بِخَفِيَّاتِ كُلِّ اَحَدٍ، رَكَعَ اَوْ سَجَدَ، قَامَ اَوْ قَعَدَ، اَلْحَدَّ اَوْ وَحَدَّ. عَوْتُ اَللَّهِفِ وَ كَهْفُ الضَّعِيفِ وَ لِلْعَاصِيْنَ سَنَدٌ. عَوْنُ الْاَسِيْرِ وَ ظَهْرُ الْفَقِيْرِ وَ مُنْجِزُ كُلِّ مَا وَعَدَ، وَ اَحَدٌ لَا مِنْ عَدَدٍ، فَرْدٌ وَاَوْثَرٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْاَدْوَلُّ لَمْ يَتَعَقَّبْهُ الْاَدَلُّ، وَ هُوَ الْقِيَوْمُ الصَّمَدُ".

"لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوْلَدْ" وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ".

نگارنده را در تفسیر و تبیین این معانی ابیاتی به پارسی و تازیست:

از ازل الله آمد نام بی همتای فرد

تا ابد نام وجود سرمدی الله کرد

آنکه از بام ازل هر دم وجودش برقرار

آنکه در شام ابد یکسر ثبوتش پایدار

اولش بی ابتدا و آخرش بی انتها

هست یکتا و یگانه حضرت بی منتهی

در صفاتش گشته بی همتا و دور از عیبها
آری آری او خداوندی عالم را سزا
اعظمت شد ازار و کبریا او را ردا
فردی و وتّری، جمیلی و جلیلی نی چوما
هست رحمان و رحیم و حاکم و فرد و قدیم
هست علّام و علیم و قادر و وتر و حکیم
أمر او جاریست بر پنهان و پیدای وجود
حکم او ساریست در مُلکِ قَدَمِ باقر وجود
حکم راند با قضایش بر قدر، او از قَدَمِ
أمر فرماید به عالم آن قدیم محتشم
هست ستّاری و غفّاری و جبّار آن علیم
هست قهّاری و دئیانی و مَنّان آن حکیم
ذات پاکش در بزرگی هست بی چند و چرا
او مجید است و حمید و مهربان و جان فزا
بنده بنواز است و شایسته برای هر ثنا
هست احسانش قدیم و برجهان فرمان روا
گشته فرمانش عزیز و عهد و پیمانش لطیف
آن قدیم و آن حکیم و آن عزیز و آن شریف
هست ملکش بی زوال و گشته ذاتش بی فنا
پاک از عیب است و دور از وهم و او اصل بقا
هست بیرون از قیاس و گشته موصوف صفات
هست معروف او به أسماء، گشته پنهان خود به ذات
آری آری آسمان را آفرید او بی عمَد
گاهواره پس نمودی این زمین را بی اود
شکر گوید بنده‌ای را که زجان فرمان برد
می‌پذیرد هر که را عشقش به جان و دل خرد

يَشْكُرُ مَنْ قَدْ أَطَاعَهُ، يَشْكُرُ مَنْ قَدْ عَبَدَ
يَقْبَلُ مَنْ قَدْ أَرَادَهُ يَقْبَلُ مَنْ قَدْ قَصَدَ
وَ هُوَ عَالِمٌ بِخَفِيَّاتِ فِؤَادِ كُلِّ أَحَدٍ
رَكَعٌ أَوْ سَجْدَةٌ أَوْ قَامٌ أَوْ أَيضًا قَعْدٌ
وَ هُوَ عَالِمٌ بِخَفِيَّاتِ الَّذِي قَدْ أَحَدًا
وَ هُوَ عَالِمٌ بِخَبَايَا الَّذِي قَدْ وَحَدًا
وَ هُوَ غَوِيٌّ لِلَّهِيفِ وَ هُوَ لِسَالِصِينَ سَنَدٌ
وَ هُوَ كَهْفٌ لِلضَّعِيفِ وَ هُوَ مُنْجِزٌ مَا وَعَدَ
وَ هُوَ عَوْنٌ لِلْأَسِيرِ وَ هُوَ ظَهْرٌ لِلْفَقِيرِ
وَ هُوَ عَوْنٌ لِلْفَقِيرِ وَ هُوَ ظَهْرٌ لِلْأَسِيرِ
وَ أَحَدٌ لَا مِنْ عَدَدٍ، فَرْدٌ وَ تَرٌّ وَ الصَّمَدُ
مَا سَبَقَهُ وَ الدُّ أَوْلَمَ يُعَقِّبُهُ وَ لَدٌّ
وَ هُوَ قِيَوْمٌ صَمَدٌ وَ لَمْ يَلِدْ أَيضًا وَ لَدٌّ
وَ هُوَ لَمْ يُولَدْ وَ مَا كَانَ لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ

اشتقاق کلمه اسم: میان لغویان و صرفیان در وجه اشتقاق اسم اختلاف است. بصریان قائلند که از مصدر سَمُوَ یعنی علو و رفعت مشتق شده است و کسی که دارای اسم می باشد بدان منزلت و بلندی یافته است و گویند: که نام چون نامور را از دیگری مشخص و برتر دارد اسم نامیده شده است. گروهی نیز قائلند که چون اسم هم مسند الیه و هم مسند شود، از فعل که تنها مسند قرار گیرد و حرف که نه مسند الیه واقع شود و نه مسند برتر است.

عقیده جمهور: جمهور قول بصریان را به دلائل اشتقاقی صحیحتر دانند چه عرب در تصغیر آن سَمَى و در جمع أسماء گوید و در جمع و تصغیر است که کلمات به اصل و ریشه خود باز میگردند پس در این صورت چون در تصغیر اسم سَمَى «سَمِیو» گویند نه «وَسِیم» و در جمع أسماء «أَسْمَاو» گویند نه اوسام بنابراین آن را از سَمُو مشتق دانند. (۱)

خلیل بن أحمد عروضی در کتاب العین اشتقاق آنرا از سَمُو داند و گوید: والاسم: أصلُ تأسيسه السُّمُو، وألف الإسم زائدةٌ ونقصائه الواو، فإذا صَغُرَتْ قُلْتُ: سُمَيْتُ و سُمَيْتُ وَأَسْمَيْتُ وَتَسَمَيْتُ بِكَذَا، قال:

باسم الذي في كل سورة سيمه (۲)

شیخ طوسی رحمة الله تعالى عليه نیز وجه اشتقاق بصریان را پذیرفته است و گوید الاسم: مشتق من السُّمُو وهو الرِّفْعَةُ والأصل فيه [یعنی فی الإسم] سِمُو بالواو، وجمعه اسماء مثل فِنُو وأقنَاء وِجِنُو وأحناء وإذا صَغُرَتْ قلت سُمَيْتُ قال الرَّاجِزُ:

باسم الذي في كل سورة سيمه

سپس قول کوفیان را رد کرده، فرماید: وقيل إنه مشتق من سمة و ذلك غلط لأن ما حذف و اوالفعل منه لا يدخله ألف الوصل: نحو عدة و وعد، وزنة و وزن لما حذف الفاء لم تدخل ألف الوصل.

شیخ در بیان واثبات مطالب خود به استدلال می پردازد و میفرماید: که در لغت عرب سابقه ندارد هرگاه در کلماتی چون وعد و وزن که حرف واو آن حذف شده است و بجای آن (ة) در آخر اضافه کرده اند و عدة و زنة گفته اند بجای فاء الفعل حذف شده همزه اضافه گردد پس اسم از وسم نیست. دیگر اینکه: اگر بنا باشد که اصل اسم را وسم بگیریم باید در تصغیر آن را وُسَيم بگیریم، همانگونه که عدة و وزنة و صلة را چون مصغر کنیم وُعَيْدة و وُزَيْنة و وُصَيْلة گوئیم. (۳) و این همان استدلالی است که قبلاً در بیان عقیده بصری گفته آمد.

شیخ طبرسی، نیز همین استدلال را کرده است و در حالیکه شیخ طوسی صریحاً قائل است که قول کوفیان خطاست، شیخ طبرسی قول بصریان را اصح دانسته و صریحاً به خطا بودن قول کوفیان اقرار نکرده است و گوید: والأول أصح لأن المحذوف الفاء نحو صلة و وصل و عدة و وعد لا تدخله همزة الوصل...

ابوالفتح رازی، به بیان استدلالهای خلیل و شیخ طوسی و طبرسی پرداخته و او نیز عقیده بصری را بیان کرده است و در ضمن بیتی از ابیات اباحی امرؤ القیس را که در معلقه خود سروده و در اینجا یادش روا نیست شاهد آورده است و ضمناً صریحاً قول کوفی را با استدلالی جالب رد می کند و می گوید: اگر گویند [مقصود کوفیها گویند] اسم را چون اشتقاق از سَمُو باشد چه معنی دارد که سمة بر اسم مخیل

است [مرحوم آیه‌الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی رضوان الله تعالی علیه در حاشیه، مقصود ابوالفتح را شرح داده می‌گوید «یعنی در کلمه اسم معنی سمة که علامت است مندرج است و بخیال متبادر می‌شود که اسم، مسمی را علامت باشد].

گوئیم: معنی سَمُو ظاهرتر است و آن آنست که مسمی که اسم ندارد حامل و پوشیده و متضع بود، چون اسم بر او نهند پنداری که رُفِعَ وَتَوَّهَ بذكره، رفعتی داد آن را و تنویه ذکر، پس معنی سَمُو در او ظاهر است. (۴)

اما بعد از این اقوال: که همگی بر محکومیت مکتب کوفی، در بیان مبدأ اشتقاق اسم، دلالت دارد، رشید الدین میبیدی را مینگریم که گوید:

بسم الله: گفته‌اند که اسم از سِمَة گرفته‌اند و سمت داغ است، یعنی گویند الله دارنده آن رقم و نشان کرده آن داغ است، سپس دویست زیر را بر معنای وجه اشتقاق کوفی می‌آورد که:

بنده خاص ملک باش که باداغ ملک روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عَسَس هر که او نام کسی یافت، از این درگه یافت ای برادر کس او باش و نیندیش ز کس و حال، جالب اینجاست که به نقل روایتی از حضرت امام رضا علیه آلاف التحية والسلام والثناء می‌پردازد که حضرت فعل و سَم را بدین معنی بکار برده‌اند آنجا که گوید: «علی بن موسی الرضا (ع) گفت «إذا قال العبد بسم الله فمعناه وَسَمْتُ نفسی بسمه رَبِّي» خدایا داغ تو دارم و بدان شادم اما از بُودِ خود بفریادم، کریمای بُود من از پیش می‌برگیر که بود تو راست کرد همه کارم. (۵)»

سید هاشم بحرانی: روایتی دیگر را که شبیه روایت میبیدی به حضرت رضا علیه السلام نسبت می‌دهد که مطابق قول مکتب کوفه است «عن علی بن الحسن بن الفضال، عن أبيه قال سألت الرضا علی بن موسی علیه السلام عن بسم الله قال معنی قول القائل بسم أي: أَسِمُّ علی نفسی سمة من سمات الله وهی العبادة قال فقلت له وما السمة؟ قال العلامة. (۶)

محبی الدین هم در تفسیر سوره مبارکه حمد آنجا که به تعریف اسم می‌پردازد و می‌گوید: الإِسْمُ ما یعرف به الشیء. فأسماءُ الله تعالی هی الصُّورُ النوعیة التي تدلُّ بخصائصها وهویاتها علی صفات الله وذاته، و بوجودها علی وجهه، وبتعینها علی

وحدته، در حقیقت تعریف را طبق نظر مکتب کوفه کرده است و صور نوعیه را سِمَت و نشانه‌های شناخت خدای تعالی می‌داند. (۷)

ملاً محسن فیض کاشانی در تفسیر عالیقدر الصافی که از تفاسیر ارزشمند شیعه است همان روایت سید هاشم بحرانی را از حضرت امام رضا (ع) با کمی اختلاف آورده است: و فی العیون والمعانی عن الرضا علیه السلام یعنی بهذا اِسْمُ نفسی بسمه من سمات الله وهی العبادة قیل له ما السمة قال العلامة.

حکیم صمدانی و عارف ربّانی محمد بن ابراهیم صدر الدین شیرازی ملقب به صدرالمتألّهین، در تفسیر حکیمانه خود درباره اسم نیز تعریفی مطابق مکتب کوفی کرده و سپس به بحثی کلامی فلسفی عرفانی پرداخته است و چنین می‌فرماید:

الإسم موضوع فی اللغة للفظ دالّ علی معنی مستقلّ. لآنه مشتقّ من السّمه و هو العلامة فكأنه كان منقولاً لغویاً نقل من مطلق العلامة للشیء الی علامة خاصّة وهو اللفظ الدالّ علیه بالإستقلال ولما كان نظر العرفاء الی أصل کلّ شیء و ملاک أمره من غیر احتجابهم بالخصوصیات و مواد الاوضاع كان الإسم عندهم اعمّ وأشمل من أن يكون لفظاً مسموعاً أو صورة معلومة أو عینا موجوداً. و يشبه أن يكون حرفهم يطابق عرف القرآن والحديث فإنّ الإسم فی قوله تعالی «سَبَّحَ إِسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى» [۱/۸۷] و قوله «تبارک اسم ربّک ذی الجلال والإکرام» [۷۸/۵۵] مستبعد أن يكون المراد به الحرف والصوت وما يلتئم منهما لأنهما من عوارض الأجسام وما هو كذلك يكون أخسّ الأشياء فكيف يكون مسبحاً مقدّساً والقول بكونه من قبیل مجاز الحذف أوالمجاز فی التشبيه بعيد من غیر ضرورة داعیه مع وجود معنی حقیقی .

فاسم الله عندهم معنی مقدّس عن وصمة الحدوث والتجدّد، منزّه عن نقیصه التکوّن و التّغیّر فلماذا وقعت الإستعانة والتبرک باسمه تعالی فی مثل قولک: باسم الله أقرء و بسم الله أکتب و جرت العادة بالتوسّل الی إسم الله لطلب الحوائج وكفاية المهمّات فی مثل بسم الله الشافی بسم الله الکافی و فی الأدعية النبویة باسم الله الذی لا یضمر مع اسمه شیء فی الأرض ولا فی السماء (۸)

و قد ثبت عند محققى العلماء أنّ المؤثر فی جواهر الأکوان لیس إلا البارى جلّ اسمه أو ملک مقرب من ملائکته یاذنه إیجاداً و اعداماً نعم الأذکار والأدعية إنّما تؤثر من جهة معانیها واتّصال النفس عند التذکر بمبایدها الفعّالة. فعالم الذکر الحکیم منبع

إنجاح المهمّات ومبدأ استیجاب الدّعات لامقارعة الحروف والأصوات وتحرك الشفتین بالألفاظ والعبارات وقدمرفی المفاتیح ما یکشف عن بعض الأسرار المتعلّقة بأسماء الله.

و در فصلی که به [اسم الله تعالی] اختصاص داده اسم خداوند را از نظر عرفانی مورد بحث قرار داده است و گوی حکمت و عرفان باخته و طرحی نو در انداخته و دیبائی نیکو پرداخته است آنجا که گوید: فاسم الله عند اکابر العرفاء عبارة عن مرتبة الألوهیة الجامعة لجميع الشّؤون والاعتبارات والتّعوت والکمالات المندرجه فیها جمیع الأسماء والصفات التي ليست إلّالعمعات نوره وشؤون ذاته وهی أوّل کثرة وقعت فی الوجود، برزخ بین الحضرة الأحدیة و بین المظاهر الأمریة والخلقیة وهذا الإسم بعینه جامع بین کلّ صفتین متقابلتین أو إسمین مقابلین، لما علمت سابقاً أنّ الذّات مع کلّ صفة اسم، وهذه الأسماء الملفوظه أسماء الأسماء والتکثر فیها بحسب تکثر التّعوت والصفات وذلك التکثر إنّما یکون باعتبار مراتبه الغیبیة وشؤونه الإلهیة التي مفاتیح الغیب و يقع عکوسها وأظلالها على الأشياء الكونیة.

فکلّ مافی عالم الإمكان صورة اسم من أسماء الله ومظهر شأن من شؤونه، فأسماء الله معان معقولة فی غیب الوجود الحقّ بمعنی أن الذّات الأحدیة التي لا سبیل للعقل الی ادراکها بحيث لو وجدت فی العقل أو أمکن له أن یلاحظها لکان ینتزع منها هذه المعنی و یصفها بها، فالذّات مع أحدیتها وبساطتها مصداق لحمل هذه المعانی علیها من غیر وجود صفة زائدة کما مرّ (۹)

حال از آنجا که قاضی بیضاوی بمنظور شرح کشف و مقابله با زمخشری به تدوین انوار التنزیل پرداخته است، نیکو مینماید که به ذکر عقیدت زمخشری درباره وجه اشتقاق اسم پردازیم تا تحقیق جامعتر شود:

جارالله گوید: والإسم أحدُ الأسماء العشرة التي بنوا أوائلها على السكون، فإذا نطقوا بها مبتدئين، زادوا همزةً لثلاً يقع ابتداءهم بالساکن لسلامة لغتهم من كلّ لکنة و بشاعة ولوضعها على غاية من الإحكام والرّصانة، وإذا وقعت فی الدّرج لم تفتقر إلى زيادة شیء، ومنهم من لم یزدها واستغنی عنها بتحریک الساکن فقال سیم و سُم وهو من الأسماء المحذوفة الأعجاز، کید و دم، وأصله سمو بدلیل تصریفه كأسماء و سُمّی و سُمّیت واشتقاقه من السموّ لأنّ التّسمیة تنویه بالمسمّی و اشادة بذکره. ومنه قیل

لقب النبز بمعنی النبز وهو رفع الصوت. والنبز: قشر النخلة الاعلیٰ فإن قلت: فلم حذفت الألف فی الخطّ و أثبتت فی قول باسم ربک - قلت: قد اتبعوا فی حذفها حکم الدرّج دون الإبتداء الذی علیه وضع الخطّ لکثرة الإستعمال وقالوا: طوّلت الباء تعویضاً من طرح الألف. و عن عمر بن عبدالعزیز أنه قال لکاتبه: طوّل الباء وأظهر السنّات ودوّر المیم. (۱۰)

یعنی کلمه اسم یکی از اسماء دهگانه‌ای است که ابتدای آنها را بر سکون وضع کرده‌اند، و چون این کلمات را تلفظ کنند همزه‌ای در اول آنها بیفزایند تا ابتداء به ساکن پیش نیاید چه عرب را عادت آنست که با متحرک شروع و بر ساکن وقف کند. تا زیانش از هر لکننت وزشتی در امان ماند و نهایت استواری و محکمی ادا گردد و چون این اسمها در وسط کلام آمد نیازی به افزودن چیزی نباشد و گروهی از عرب این همزه را در اول اسم نیفزوده‌اند بلکه سین را که ساکن است حرکت داده‌اند و سیم و سُم گفته‌اند و شاهد شعر رؤیة بن العجاج است که در وصف شتری سروده و بجای إسمه سُمّه آورده است. و گوید: (۱۱)

باسم الذی فی کلّ سورة سُمّه قد وُردت علی طریق تعلمه
أرسل فیها بازلاً یقرمه فهو بها ینحو طریقاً یعلمه

و این اسم چون ید و دم از اسمهایی است که عجز آنها حذف شده است زیرا ید در اصل یدو و دم، دمّو بوده است و اصل سُم، سُمّو بر وزن فَعْل بوده است زیرا جمع آن بر وزن أفعال، أسماء آمده است چون قِنو و جنو که جمع آندو اقناء و احناء است. از جانب دیگر کلمه إسم از جمله ده اسم است که همزه آنها وصل است و به هنگام تلفظ در وسط کلام حذف می‌شود. (۱۲)

حال بعد از کشف نیکوست به تفسیر قاضی پردازیم که تابع مکتب بصره است و گوید: الإسم عند أصحابنا البصریین من الاسماء التی حُذفت اعجازها لکثرة الإستعمال، وُنبئت اوائلها علی السکون و أدخل علیها مبتدأ بهامزة الوصل، لأنّ من دأبهم تصریف علی أسماء و أسامی و سَمی و سَمیت و یجیء سُمی کهدی لغة فیهِ قال :

والله أسماک سُمی مبارکاً آثرک الله به إیثارک
والقلب بعید غیر مطّرد، و اشتقاقه من السموّ لأنه رفعة لِمسمی و شعار له. و من

السَّمة عند الكوفيين، وأصله وِسْمٌ حذفت الواو و عوّضت عنها همزة الوصل ليقل إعلاله. و رُدَّ بِأَنَّ الهمزة لم تعهد داخلة على ما حُدِّف صدره في كلامهم، و من لغاته بسم و سُم قال:

بسم الذي في كل سورة سِمة

مراجع و مأخذ

- ۱- شروح ألفية ابن مالك و تفسير أبي عبدالله، محمّد بن أحمد الأنصاري القرطبي الجامع لأحكام القرآن طبع داراحياء التراث العربي، بيروت، ج ۱ ص ۳۱۸.
- ۲- خليل بن أحمد عروضي، كتاب العين ج ۷ ص ۳۱۸.
- ۳- شيخ الطائفة، أبي جعفر محمّد بن الحسن الطوسي، تفسير التبيان في تفسير القرآن، ج ۱ ص ۲۶ و ۲۷ - داراحياء التراث العربي، بيروت.
- ۴- شيخ أبو الفتوح رازي، تفسير روح الجنان و روح الجنان ج ۱ - ص ۳۰ و ۳۱، با تصحيح و حواشي آية الله حاج ميرزا أبو الحسن شعراني، و آقای علی اکبر غفاری، چاپ اسلاميه، ۱۳۹۸ هـ.ق.
- ۵- ابو الفضل رشيد الدين ميبدي، كشف الاسرار وعدة الأبرار، ج ۱ ص ۲۸ به سعی و اهتمام آقای علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۳۹ هـ ش - ۱۳۸۰ هـ ق چاپ خانه بانک ملی ايران.
- ۶- السيد هاشم البحراني، البرهان في تفسير القرآن ج ۱ ص ۴۴، طبع مؤسسة الوفاء، بيروت - لبنان الطبعة الثالثة ۱۹۸۳ م - ۱۴۰۳ هـ ق.
- ۷- الشيخ الأكبر، محيى الدين بن عربي، تفسير القرآن الكريم ج ۱ ص ۷، دارالأندلس.
- ۸- محمّد بن المرتضى الموعوّ بالمحسن الملقب بالفيض الكاشاني، كتاب الصّافي في تفسير القرآن، ج ۱ ص ۵۰، اسلاميه، ۱۳۴۸ هـ ق.
- ۹- مرجع سابق، ج ۱ - ص ۴۳۴.
- ۱۰- ابو القاسم، جارا لله، محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي، الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون التأويل في وجوه التأويل، ج ۱ ص ۳۳ تا ۳۵، دارالفکر - بيروت.
- ۱۱- مرجع سابق، ج ۱ ص ۴، نشر أدب الحوزه.
- ۱۲- به الفية ابن مالك و شروح آن مراجعه شود.